



## آموزه ۱۳: داستان گردآفرید

بازیگران داستان: گژدهم: فرمانروای دژ، گردآفرید: دختر گژدهم، سهراب: پور رستم، هجیر: فرمانده دژ

### ۱- چو آگاه شد دختر گژدهم / که سالار آن انجمن گشت کم

**قلمرو زبانی:** گژدهم: فرمانروای دژ / سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، فرمانده دژ، منظور هجیر / **قلمرو ادبی:** گشت کم: کنایه از «در بند افتادن» / قالب: مثنوی / وزن: فعول فعول فعل (رشته انسانی)

**بازگردانی:** هنگامی که دختر گژدهم آگاه شد که سالار آن گروه (هجیر) در بند افتاد.

### ۲- زنی بود برسان گردی سوار / همیشه به جنگ اندرون نامدار

**قلمرو زبانی:** برسان: به مانند / گرد: پهلوان، دلیر / سوار: سوارکار / اندرون: در / به جنگ اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم / نامدار: سرشناس / **قلمرو ادبی:** زنی بود برسان گردی سوار: تشبیه / واج آرای: «ر» **بازگردانی:** زنی همچون پهلوانی سوارکار بود و همیشه در جنگ‌آوری سرشناس.

### ۳- کجا نام او بود گردآفرید / زمانه ز مادر چنین ناویرد

**قلمرو زبانی:** کجا: که / مرجع او: زن / گردآفرید: دخت گژدهم / ناویرد: نیاورد / **قلمرو ادبی:** زمانه: روزگار، جانبخشی / ناویرد: کنایه از «نزداد»

**بازگردانی:** که نام او گردآفرید بود و روزگار از مادر چنین دختری به وجود نیاورده بود.

### ۴- چنان ننگش آمد ز کار هجیر / که شد لاله رنگش به کردار قیر

**قلمرو زبانی:** ننگش آمد: بدش آمد، به او برخورد / هجیر: پهلوان ایرانی / **قلمرو ادبی:** لاله رنگ: تشبیه / به کردار: مانند، ادات تشبیه / اغراق (چهره اش مانند قیر سیاه شد)

**بازگردانی:** چنان از کار هجیر بدش آمد، که چهره سرخش مانند قیر سیاه شد.

### ۵- بپوشید درع سواران جنگ / نبود اندر آن کار جای درنگ

**قلمرو زبانی:** درع: زره، جامه جنگی که از حلقه‌های آهنی سازند / اندر: در / **قلمرو ادبی:** جای درنگ نبود: کنایه از اینکه «وقفه جایز نبود» / واج آرای: «ر»، «د»

**بازگردانی:** گردآفرید زره سواران جنگجو را بپوشید و در آن کار هیچ توقف را جایز نشمرد.

### ۶- فرودآمد از دژ به کردار شیر / کمر بر میان بادپایی به زیر

**قلمرو زبانی:** فرودآمد: پایین آمد / دژ: قلعه / به کردار: به مانند، ادات تشبیه / کمر: کمر بند / میان: کمر / بادپا: اسب تند رونده / **قلمرو ادبی:** کمر بر میان: کنایه از «آماده بودن» / بادپایی به زیر بود: کنایه از این که «سواره بود» / شیر، زیر: جناس ناهمسان

**بازگردانی:** مانند شیر از دژ پایین آمد، در حالی که کمر بندش را بر کمر بسته و اسبی تیزرو را سوار شده بود.

### ۷- به پیش سپاه اندر آمد چو گرد / چو رعد خروشان یکی ویله کرد

**قلمرو زبانی:** پیش: نزد، جلو / اندرآمد: درآمد / چو: مانند، ادات تشبیه / گرد: غبار / رعد: تندر / ویله: صدا، آواز، ناله / ویله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن / یکی ویله: ویله ای / **قلمرو ادبی:** خروشان: فریاد زنان، جانبخشی / واژه آرای: چو / گرد، کرد: جناس ناهمسان اختلافی

**بازگردانی:** او چون غبار به تندی به سپاه رسید و مانند رعد خروشان فریاد زد.

**۸- که گردان کدامند و جنگ‌آوران / دلیران و کارآزموده سران**

**قلمرو زبانی:** رجزخوانی / گردان: پهلوانان / جنگ‌آور: جنگجو / **قلمرو ادبی:** کارآزموده: کنایه از «باتجربه» / سران: رؤسا / واج آرایی «ن»، «ا»

**بازگردانی:** که پهلوانان و جنگ‌آوران و دلیران و فرماندهان کارآزموده کدامند؟

**۹- چو سهراب شیراوژن او را بدید / بخندید و لب را به دندان گزید**

**قلمرو زبانی:** چو: چون، هنگامی که / سهراب: پور رستم / شیراوژن: شیرکش، شیرافکن / مرجع «او»: گرد آفرید / گزیدن: نیش زدن، گاز گرفتن (بن ماضی: گزید، بن مضارع: گز) / **قلمرو ادبی:** شیراوژن: کنایه از «بسیار دلاور و قدرتمند» / لب به دندان گزید: کنایه از «شگفت زده شدن» / لب، دندان: تناسب / واج آرایی: «د»

**بازگردانی:** زمانی که سهراب شیرکش او را دید، بخندید و لبش را با دندان گزید و شگفت زده شد.

**۱۰- بیامد دمان پیش گگرد آفرید / چو دخت کمندافگن او را بدید،**

**قلمرو زبانی:** دمان: غرنده، مهیب، هولناک، خروشنده / چو: هنگامی که / دخت: فرزند دختر / کمند افکن: کمند انداز / مرجع او: سهراب / **قلمرو ادبی:** کمندافکن: کنایه از «جنگجو» / موقوف المعانی / واج آرایی: «د»

**بازگردانی:** غرنده و خشمگین پیش گرد آفرید آمد. هنگامی که دختر جنگجو او را دید،

**۱۱- کمان را به زه کرد و بگشاد بر / نبد مرغ را پیش تیرش گذر**

**قلمرو زبانی:** به زه کردن کمان: آماده کردن کمان / زه: چله، ریسمان کمان / بر: پهلو / نبد: نبود (بن ماضی: بُد، بود؛ بن مضارع: بو) / **قلمرو ادبی:** زه، کمان، تیر: تناسب / بگشاد بر: کنایه از «آماده تیراندازی شدن» / مرغ: پرنده / مرغ را پیش تیرش گذر نبود: کنایه از اینکه «بسیار ورزیده و ماهر بود».

**بازگردانی:** تیر را در چله کمان نهاد و آماده تیراندازی شد. هیچ پرنده ای نمی‌توانست از پیش تیرش گذر کند. (او تیرانداز ورزیده ای بود)

**۱۲- به سهراب بر تیر باران گرفت / چپ و راست جنگ سواران گرفت**

**قلمرو زبانی:** به سهراب بر: دو حرف اضافه برای یک متمم / گرفت: آغاز کرد / **قلمرو ادبی:** چپ، راست: تضاد، کنایه از «از هر طرف»

**بازگردانی:** آغاز به تیر باران سهراب کرد. از چپ و راست با سوارکاران آغاز به جنگ کرد.

**۱۳- نگه کرد سهراب و آمدش ننگ / برآشفت و تیز اندر آمد به جنگ**

**قلمرو زبانی:** آمدش ننگ: کنایه از اینکه «به او برخورد» / برآشفت: خشمگین شد / تیز: تند / **قلمرو ادبی:** ننگ، جنگ: جناس ناهمسان

**بازگردانی:** سهراب نگاه کرد و بدش آمد. خشمگین شد و به تندی به جنگ درآمد.

**۱۴- چو سهراب را دید گگرد آفرید / که برسان آتش همی بردمید،**

**قلمرو زبانی:** برسان: به مانند، ادات تشبیه / همی بردمید: می‌دمید، می‌غرید، می‌خروشید، برمی‌خاست / موقوف المعانی / **قلمرو ادبی:** برسان ... بردمید: تشبیه / واج آرایی «د»

**بازگردانی:** زمانی که گردآفرید سهراب را دید، که مانند آتش می‌خروشید،

**۱۵- سر نیزه را سوی سهراب کرد / عنان و سنان را پر از تاب کرد**

**قلمرو زبانی:** عنان: افسار، دهانه / سنان: سرنیزه، تیزی هر چیز / **قلمرو ادبی:** عنان، سنان: جناس ناهمسان / سرنیزه، سنان: تناسب / واج آرایی: «س»، «ن» / تاب: چرخ و پیچ که در طناب و کمند و زلف می‌باشد، پیچ و شکن، در این بیت به معنی شور و هیجان است / پر از تاب کرد: پیچ و تاب داد



**بازگردانی:** سر نیزه را سوی سهراب گرفت و افسار و سرنیزه را پیچ و تاب داد (نشان داد که شور و هیجان جنگ دارد).

#### ۱۶- برآشفت سهراب و شد چون پلنگ / چو بدخواه او چاره گرد به جنگ

**قلمرو زبانی:** برآشفت: خشمگین شد / بُد: بود (بن ماضی: بُد، بود؛ بن مضارع: بو) / بدخواه: دشمن، بداندیش / چاره گر: کسی که با حيله و تدبیر کارها را بسامان کند؛ مدبّر/ **قلمرو ادبی:** چون پلنگ: تشبیه / چون، چو: جناس

**بازگردانی:** سهراب خشمگین شد و مانند پلنگ شد. زیرا دشمن او در جنگ حيله گر و مدبّر بود.

#### ۱۷- بزد بر کمر بند گردآفرید / زره بر پرش یک به یک بردرید

**قلمرو زبانی:** زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه‌های ریز فولادی که آن را به هنگام جنگ بر روی لباس‌های دیگر می‌پوشند / بر: پهلو / یک به یک: تک تک / بردریدن: پاره کردن / **قلمرو ادبی:** بر، بر: جناس همسان / واج آرای «ب» / واژه آرای: یک، بر

**بازگردانی:** سهراب بر کمر بند گردآفرید نیزه زد و زره را از تن گردآفرید یک به یک جدا کرد.

#### ۱۸- چو بر زین بپیچید گرد آفرید / یکی تیغ تیز از میان برکشید

**قلمرو زبانی:** تیغ: شمشیر / یکی تیغ: تیغی/ برکشید: بیرون آورد / میان: کمر / **قلمرو ادبی:** تیغ، تیز: جناس

**بازگردانی:** زمانی که گردآفرید بر زین بپیچید، شمشیری تیز از کمر بندش بیرون کشید.

#### ۱۹- بزد نیزه او به دو نیم کرد / نشست از بر اسب و برخاست گرد

**قلمرو زبانی:** مرجع او: گردآفرید / **قلمرو ادبی:** گرد برخاست: کنایه از این که «اسب را تازاند» / کرد، گرد: جناس ناهمسان

**بازگردانی:** بزد و نیزه سهراب را به دو نیم کرد. بر اسب نشست و گرد برخاست.

#### ۲۰- به آورد با او بسنده نبود / بپیچید از روی و برگاشت زود

**قلمرو زبانی:** آورد: جنگ، نبرد، کارزار / مرجع او: سهراب / بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل / بسنده بودن با چیزی: توانایی مقابله داشتن/ بسنده نبود: حریفش نمی‌شد / برگاشت: برگرداند / **قلمرو ادبی:** روی برگاشت: کنایه از «عقب نشینی و فرارکرد»

**بازگردانی:** گردآفرید در جنگ حریف سهراب نمی‌شد، برای همین بپیچید و زود از او روی برگرداند و گریخت.

#### ۲۱- سپهبد عنان اژدها را سپرد / به خشم از جهان روشنایی ببرد

**قلمرو زبانی:** سپهبد: فرمانده سپاه، منظور سهراب / عنان: افسار، دهانه / اژدها: مار بزرگ / **قلمرو ادبی:** عنان سپردن: کنایه از اختیار را به اسب دادن / اژدها: استعاره از اسب / از جهان روشنایی بردن: اغراق، کنایه از تیره کردن

**بازگردانی:** سپهبد افسار را به اسبش سپرد و با خشم روشنایی جهان را ببرد.

#### ۲۲- چو آمد خروشان به تنگ اندرش / بجنبید و برداشت خود از سرش

**قلمرو زبانی:** خروشان: فریادزنان / به تنگ اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم / به تنگ اندر آمد: نزدیک شد / بجنبید: تکان خورد / خود: کلاهخود، ترگ / اندرش: جابجایی ضمیر / مرجع «اندرش» و «سرش»: گردآفرید / **قلمرو ادبی:** واج آرای «ش»

**بازگردانی:** هنگامی که فریادزنان به نزدیکش آمد، تکانی خورد و کلاهخود را از سرش برداشت.

#### ۲۳- رها شد ز بند زره موی اوی / درفشان چو خورشید شد روی اوی



**قلمرو زبانی:** زره: جامه جنگی / بند: ریسمان / درفشان: درخشان / چو: مانند، ادات تشبیه / مرجع ضمیر «او»: گردآفرید / **قلمرو ادبی:** موی، روی، اوی: جناس ناهمسان / شد: تکرار / چو خورشید... اوی: تشبیه / واج آرای «ش»، «ر»

**بازگردانی:** موی گردآفرید از بند زره رها شد و روی او که همانند خورشید بود درخشید.

#### ۲۴- بدانتست سهراب کاو دخترست / سر و موی او از در افسرست

**قلمرو زبانی:** بدانتست: فهمید / کاو: که او / از در: مناسب / افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی / **قلمرو ادبی:** از در افسر: کنایه از «مناسب برای جنگ نیست» / سر، موی، افسر: تناسب / واج آرای: «ر»

**بازگردانی:** سهراب فهمید که او دخترست. سر و موی او مناسب برای تاج است نه میدان رزم.

#### ۲۵- شگفت آمدش گفت از ایران سپاه / چنین دختر آید به آوردگاه

**قلمرو زبانی:** شگفت آمد: تعجب کرد / ایران سپاه: ترکیب اضافی وارون / آوردگاه: میدان نبرد / **قلمرو ادبی:** چنین دختر آید به آوردگاه: کنایه

**بازگردانی:** سهراب شگفت زده شد و گفت از سپاه ایران چنین دختر دلاوری به میدان جنگ می‌آید.

#### ۲۶- ز فتراک بگشود پیچان کمند / بینداخت و آمد میانش به بند

**قلمرو زبانی:** فتراک: ترک بند، تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می‌آویزند و با آن چیزی را به ترک می‌بندند / پیچان کمند: کمند پیچان، ترکیب وصفی وارون / میان: کمر / بند: ریسمان / **قلمرو ادبی:** واج آرای: «د»، «ن»

**بازگردانی:** او از ترک بند خود کمند پیچانش را باز کرد و آن را انداخت و کمر گردآفرید را در بند آورد.

#### ۲۷- بدو گفت کز من رهایی مجوی / چرا جنگ جویی تو ای ماه روی

**قلمرو زبانی:** بدو: به او / رهایی: آزادی / مجوی: خواه (بن ماضی: جست؛ بن مضارع: جو) / **قلمرو ادبی:** ماه روی: تشبیه، منظور گردآفرید / مجوی، جویی: اشتقاق (رشته انسانی) / واج آرای: «ی»

**بازگردانی:** سهراب به گردآفرید گفت که از من رهایی نخواه. ای زیبایی چرا تو به دنبال جنگی.

#### ۲۸- نیامد به دامم به سان تو گور / ز چنگم رهایی نیابی مشور

**قلمرو زبانی:** گور: گورخر / مشور: تقلا نکن / به سان: مانند، ادات تشبیه / **قلمرو ادبی:** به دام آمدن: کنایه از «در بند افتادن، اسیر شدن» / به سان تو گور: تشبیه

**بازگردانی:** همانند تو گوری به دام من نیفتاده است. از چنگم رهایی نمی‌یابی. تقلا نکن.

#### ۲۹- بدانتست کاویخت گردآفرید / مر آن را جز از چاره درمان ندید

**قلمرو زبانی:** بدانتست: فهمید / آویخت: در بند افتاد، گرفتار شد (بن ماضی: آویخت، بن مضارع: آویز) / چاره: تدبیر، فریب و نیرنگ / درمان: راه کار

**بازگردانی:** گردآفرید فهمید که در بند افتاده است و چاره کار را فقط در نیرنگ دید.

#### ۳۰- بدو روی بنمود و گفت ای دلیر / میان دلیران به کسردار شیر

**قلمرو زبانی:** بدو: به او مرجع آن «سهراب» / دلیر: دلاور / به کردار: همانند، ادات تشبیه / موقوف المعانی / **قلمرو ادبی:** میان ... شیر: تشبیه

**بازگردانی:** گردآفرین به سهراب رویش را گردانید و گفت ای دلیری که میان دلیران همچون شیری،

#### ۳۱- دو لشکر نظاره برین جنگ ما / برین گرز و شمشیر و آهنگ ما

**قلمرو زبانی:** دو لشکر: منظور لشکر ایران و توران / نظاره: تماشاگر، بیننده / گرز: چماق / آهنگ: همت و قصد / **قلمرو ادبی:** لشکر، جنگ، گرز، شمشیر: تناسب / واژه آرای: برین / واج آرای: «ر».



**بازگردانی:** دو لشکر به این جنگ و گرز و شمشیر و قصد و همت ما نگاه می‌کنند.

### ۳۲- کنون من گشایم چنین روی و موی / سپاه تو گردد پر از گفت‌وگوی

**قلمرو ادبی:** گشودن: باز کردن (بن ماضی: گشود؛ بن مضارع: گشا) / روی، موی: تناسب، جناس ناهمسان / پر از گفتگو گردیدن: کنایه از غیبت کردن، حرف درآوردن / واج آرای: «گ» و «و»

**بازگردانی:** اکنون من روی و مویم را می‌گشایم، تا همه بفهمند که من دخترم و این کار سبب می‌شود سپاهیان تو درباره تو بد بگویند.

### ۳۳- که با دختری او به دشت نبرد / بدین سان به ابر اندر آورد گرد

**قلمرو زبانی:** بدین سان: به این گونه / **قلمرو ادبی:** گرد به ابر اندرآوردن: عراق، کنایه از «گرم نبرد شدن»  
**بازگردانی:** سپاهیان می‌گویند سهراب با دختری در میدان نبرد جنگید و به سختی با او گرم پیکار شده است. (این کار آبروی تو را می‌برد)

### ۳۴- کنون لشکر و دژ به فرمان توست / نباید برین آشتی جنگ جست

**قلمرو زبانی:** کنون: اکنون / دژ: قلعه / توست: تو است / **قلمرو ادبی:** آشتی، جنگ: تضاد / توست، جست: جناس ناهمسان (از نظر آوایی) / جستن: طلب کردن، جستجو کردن (بن ماضی: جست، بن مضارع: جو)  
**بازگردانی:** اکنون لشکر و دژ به فرمان تو است؛ برای همین نباید با این سازش ما در پی جنگ باشی.

### ۳۵- عنان را بیچید گرد آفرید / سمند سرافراز بر دژ کشید

**قلمرو زبانی:** عنان: افسار، دهانه / سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (در متن درس مطلق اسب مورد نظر است) / سرافراز: مایه افتخار / **قلمرو ادبی:** عنان را بیچیدن: کنایه از برگشتن / عنان، سمند: تناسب / واج آرای: «د»

**بازگردانی:** گردآفرید افسار اسب را بیچاند و اسب سرافرازش را به سوی دژ راند.

### ۳۶- همی‌رفت و سهراب با او به هم / بیامد به درگاه دژ گزدهم

**قلمرو زبانی:** همی‌رفت: رفت / به هم: با همدیگر / درگاه: جلوی در، آستانه / گزدهم: پدر گردآفرید.

**بازگردانی:** سهراب و گردآفرید با همدیگر رفتند. گزدهم نیز جلوی دروازه دژ آمد.

### ۳۷- در باره بگشاد گرد آفرید / تن خسته و بسته بر دژ کشید

**قلمرو زبانی:** باره: بارو، دیوار قلعه، حصار / خسته: زخمی، افگار / بسته: در بند افتاده / **قلمرو ادبی:** خسته، بسته: جناس ناهمسان. / باره: مجاز از «دژ»

**بازگردانی:** گرد آفرید در دژ را بازکرد و تن زخمی و بسته اش را به درون دژ کشانید.

### ۳۸- در دژ بیستند و غمگین شدند / پر از غم دل و دیده خونین شدند

**قلمرو زبانی:** در: دروازه / دیده: چشم / **قلمرو ادبی:** دیده خونین: کنایه از «اندوهگین» / دل، دیده: تناسب / واج آرای: «د»

**بازگردانی:** در دژ را بستند و ناراحت شدند. دلشان پر از غم بود و از غم چشمشان خونین.

### ۳۹- ز آزار گـردآفرید و هجیر / پر از درد بودند برنا و پیر

**قلمرو زبانی:** آزار: آزردن شدن، رنجش / برنا: بالغ، جوان / **قلمرو ادبی:** برنا، پیر: تضاد / واج آرای: «ر» / برنا و پیر: کنایه از همه / واج آرای: «ر»

**بازگردانی:** جوان و پیر به خاطر شکست گردآفرید و هجیر دردمند و غمگین بودند.

### ۴۰- بگفتند کای نیکدل شیرزن / پر از غم بد از تو دل انجمن



**قلمرو زبانی:** منظور از شیرزن: گردآفرید / شیرزن: تشبیه / بد: بود / **قلمرو ادبی:** انجمن: مجاز از مردم، انجمنیان / واژه آرای: دل

**بازگردانی:** مردم گفتند که ای زن دلاور و نیکدل، دل مردم از تو پر از غم و اندوه شد.

۴۱- که هم رزم جستی هم افسون و رنگ / نیامد ز کار تو بر دوده ننگ

**قلمرو زبانی:** رزم جستن: جنگیدن / افسون: حيله کردن، سحر کردن، جادو کردن / رنگ: نیرنگ و فریب / دوده: دودمان، خاندان، طایفه / ننگ آمدن: شرمند شدن، بی آبرویی

**بازگردانی:** زیرا که تو هم جنگیدی هم فریب و نیرنگ به کار بستی. از کار تو خاندان ما شرمگین نشد.

۴۲- بخندید بسیار گرد آفرید / به باره برآمد سپه بنگرید

**قلمرو زبانی:** به: از / باره: بارو، دیوار دژ، حصار / برآمد: بالا رفت / نگرستن: به: نگاه کردن (بن ماضی): نگرستن، بن مضارع: نگر / واج آرای: «د»

**بازگردانی:** گرد آفرید بسیار خندید و به بالای دیوار دژ رفت و سپاه را نگاه کرد.

۴۳- چو سهراب را دید بر پشت زین / چنین گفت کای شاه ترکان چین

**قلمرو زبانی:** چو: هنگامی که / کای: که ای / شاه ترکان چین: منظور سهراب است / **قلمرو ادبی:** بر پشت زین: کنایه از «سوار اسب»

**بازگردانی:** هنگامی که گرد آفرید سهراب را بر پشت زین دید، گفت که ای شاه ترکان چین،

۴۴- چرا رنجه گشتی کنون بازگرد / هم از آمدن هم ز دشت نبرد

**قلمرو زبانی:** رنجه گشتن: رنجیدن / کنون: اکنون / **قلمرو ادبی:** واج آرای: «ن» / گشتی، بازگرد: همیشگی (رشته انسانی)

**بازگردانی:** چرا خودت را خسته می‌کنی. اکنون هم از آمدن به ایران هم از دشت نبرد منصرف شو.

۴۵- تو را بهتر آید که فرمان کنی / رخ نامور سوی توران کنی

**قلمرو ادبی:** تو را: برای تو / آید: می‌شود (بن ماضی: آمد، بن مضارع: آ) / فرمان کردن: اطاعت کردن / رخ: چهره / نامور: سرشناس / **قلمرو ادبی:** رخ سوی توران کردن: کنایه از «بازگشتن»

**بازگردانی:** بهتر است که اطاعت کنی و چهره سرشناست را به سوی توران کنی و بازگردی.

۴۶- نباشی بس ایمن به بازوی خویش / خورد گاو نادان ز پهلوی خویش

**قلمرو زبانی:** بس: بسیار / **قلمرو ادبی:** بازو: مجاز از «نیرو و توان» / خورد گاو نادان ز پهلوی خویش: ارسال المثل، (انسان نادان خودش به خودش زیان می‌رساند.) / بازو، پهلوی: تناسب / خویش: ردیف

**بازگردانی:** ایمن به زور و نیرو خودت نباش. گاو نادان از پهلوی خودش می‌خورد.

**پیام:** انسان نادان خودش به خودش زیان می‌رساند.

**حماسه:** در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح، شعری است داستانی با زمینه قهرمانی، قومی و ملی که حوادثی خارق العاده در آن روی می‌دهد.

زمینه‌های حماسه: ۱- داستانی و روایی ۲- قهرمانی ۳- خرق عادت (شگفت آوری) ۴- ملی

زمینه داستانی حماسه



یکی از ویژگی‌های حماسه، داستانی بودن آن است بنابراین حماسه را می‌توان مجموعه‌ای از حوادث دانست.

### زمینه قهرمانی حماسه

بیشترین موضوع حماسه را اشخاص و حوادث تشکیل می‌دهند و وظیفه شاعر حماسی آن است که تصویرساز انسان‌هایی باشد که هم از نظر نیروی مادی ممتازند و هم از لحاظ نیروی معنوی، قهرمانان حماسه، مانند "رستم" در شاهنامه.

### زمینه حماسی ملی

حوادث قهرمانی که به منزله تاریخ خیالی یک ملت است در بستری از واقعیات جریان دارند. واقعیاتی که ویژگی‌های اخلاقی نظام اجتماعی، زندگی سیاسی و عقاید آن جامعه را در مسائل فکری و مذهبی در برمی‌گیرد.

### زمینه خرق عادت (شگفت آوری)

از دیگر شرایط حماسه، جریان یافتن حوادثی است که با منطق و تجربه علمی سازگاری ندارد. در هر حماسه‌ای، رویدادهای غیرطبیعی و بیرون از نظام عادت دیده می‌شود که تنها از رهگذر عقاید دینی عصر خود، توجیه پذیر هستند.

## آموزه ۱۳ شعر خوانی: دلیران و مردان ایران زمین

### ۱- چو هنگامه آزمون تازه شد / دگرباره ایران پرآوازه شد

**قلمرو زبانی:** چو: هنگامه: که / هنگامه: زمان، غوغا / تازه شد: تجدید شد، دوباره فرار سید / دگرباره: بار دیگر / پرآوازه: مشهور، نامی / **قلمرو ادبی:** قالب: مثنوی / وزن: فعول فعول فعل (رشته انسانی)

**بازگردانی:** هنگامی که زمان آزمایش و امتحان فرا رسید، بار دیگر نام ایران مشهور شد.

### ۲- از این خطّه نغز پدram پاک / و زین خاک جان پرور تابناک

**قلمرو زبانی:** خطّه: سرزمین / نغز: عالی / پدram: سرسبز و خرم / موقوف المعانی / **قلمرو ادبی:** خاک: مجاز از سرزمین / تابناک: درخشان.

**بازگردانی:** از این سرزمین عالی، شاد و پاک، که سرزمین جان پرور و درخشان است،

### ۳- از این مرز فرخنده مردخیز / کنام پلنگان دشمن ستیز

**قلمرو زبانی:** فرخنده: مبارک / مردخیز: دلاورپرور / کنام: لانه / ستیز: جنگ / دشمن ستیز: صفت فاعلی کوتاه، دشمن ستیزنده / موقوف المعانی / **قلمرو ادبی:** مرز: مجاز از کشور / پلنگ: استعاره از دلاور

**بازگردانی:** از این کشور مبارک و دلاورپرور که محل زندگی دلاوران همچون پلنگ و دشمن ستیز است،

### ۴- دگر ره چنان شد هنر آشکار / کز آن خیره شد دیده روزگار

**قلمرو زبانی:** ره: باره / هنر: فضیلت / خیره: متحیر، سرگشته / دیده: چشم / **قلمرو ادبی:** دیده روزگار: جانبخشی (استعاره پنهان).

**بازگردانی:** بار دیگر چنان فضیلت و هنر آشکار شد که چشم روزگار از فضیلت این دلاوران متحیر ماند.

### ۵- دلیران و مردان ایران زمین / هژیران جنگ آور روز کین،



**قلمرو زبانی:** زمین: سرزمین / هژیر: خوب، پسندیده؛ چابک، چالاک / جنگ آور: جنگجو / کین: انتقام / موقوف المعانی / **قلمرو ادبی:** روز کین: کنایه از روز جنگ و نبرد / واج آرایبی: «ن»

**بازگردانی:** دلاوران و مردان ایران زمین که هوشیارند و در میدان جنگ، جنگجو،

#### ۶- خروشان و جوشان به کردار موج / فراز آمدند از کران فوج فوج

**قلمرو زبانی:** خروشان: فریاد زنان / جوشان: کنایه از پر خشم / به کردار: به مانند، ادات تشبیه / فراز آمدن: نزدیک آمدن، رسیدن / کران: افق، کناره و گوشه / فوج: دسته، گروه / **قلمرو ادبی:** فوج، موج: جناس ناهمسان / واج آرایبی «ر» / واژه آرایبی: فوج.

**بازگردانی:** فریاد زنان و پرخشم همانند موج دریا دسته دسته از افق به دشمن نزدیک شدند.

#### ۷- به مردی به میدان نهادند روی / جهان شد از ایشان پر از گفتگو

**قلمرو زبانی:** به مردی: با مردانگی / **قلمرو ادبی:** روی نهادن: روی کردن، کنایه از رفتن / جهان: مجاز از مردم جهان / پر از گفتگو شدن: کنایه از ستودن، نامی شدن / واج آرایبی: «ن»

**بازگردانی:** با مردانگی به میدان جنگ رفتند و مردم جهان ایشان را بسیار ستودند و ایشان بسیار سرشناس گشتند.

#### ۸- که اینان ز آب و گل دیگرند / نگهبان دین حافظ کشورند

**قلمرو زبانی:** حافظ: نگاهدارنده / **قلمرو ادبی:** آب و گل: مجاز از سرشت، تلمیح به داستان آفرینش / واج آرایبی: «ن»

**بازگردانی:** این دلاوران سرشت و ذاتشان با ما تفاوت دارد. ایشان نگاهبان دین اسلام و نگهدارنده کشور ایرانند.

#### ۹- بداندیشش را آتش خرمن اند / خدنگی گران بر دل دشمن اند

**قلمرو زبانی:** را در «بداندیشش را»: اضافه گسسته «آتش خرمن بداندیش» / بداندیش: دشمن / خرمن: توده‌های غله / خدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیره می‌سازند / گران: پر وزن / **قلمرو ادبی:** بداندیشش را ... : تشبیه «ایشان مانند آتش، هستی دشمن را نابود می‌کنند» / خرمن: استعاره از هستی دشمنان / خدنگ: مجاز از تیر / خدنگی گران ... تشبیه، مانند تیری بر دل دشمن می‌نشینند / واج آرایبی: «ن»

**بازگردانی:** ایشان نابودکننده هستی دشمن هستند و مانند تیری بر دل بدخواهانشان می‌نشینند.

#### ۱۰- ز کس جز خداوندشان بیم نیست / به فرهنگشان حرف تسلیم نیست

**قلمرو زبانی:** بیم: ترس / به: در / فرهنگ: واژه نامه / **قلمرو ادبی:** به فرهنگشان حرف تسلیم نیست: کنایه از این که «هیچگاه به دشمن تسلیم نمی‌شوند». / واج آرایبی: «ن»

**بازگردانی:** ایشان جز خداوند از کسی نمی‌هراسند و هیچ‌گاه به دشمن تسلیم نمی‌شوند.

#### ۱۱- فلک در شگفتی ز عزم شماسست / ملک آفرین گوی رزم شماسست

**قلمرو زبانی:** فلک: گردون، آسمان / عزم: اراده و همت / مَلک: فرشته (شبه هماوا؛ مَلک: شاه، مُلک: فرمانروایی، مَلک: زمین) / رزم: جنگ / **قلمرو ادبی:** فلک در ... : جانبخشی / فلک، ملک؛ عزم، رزم: جناس ناهمسان. / عزم، رزم: قافیة؛ شماسست: ردیف

**بازگردانی:** آسمان از همت و اراده شما شگفت زده شده است. فرشته جنگ و جنگ‌آوری شما را می‌ستاید.

#### ۱۲- شما را چو باور به یزدان بود / هم او مر شما را نگهبان بود

**قلمرو زبانی:** را: نشانه دارندگی و مالکیت / یزدان: خدا / **قلمرو ادبی:** واژه آرایبی: شما، بود / واج آرایبی: «ا»

**بازگردانی:** چون شما به خداوند باور و اعتقاد دارید، هم از شما نگاهبانی خواهد کرد.

محمود شاهرخی (جذبه)